

جهش بزرگ به عقب (۳)

نوشته: شارل بتلهایم

ترجمه: عباس میلانی



اصطلاحات

بخش‌های او و دوم این مقاله، به ترتیب در شماره‌های ۱۶۰ و ۱۶۱ نئین (۲۱ شهریور و ۲۱ مهر ۱۳۵۷) چاپ شد. در این سری مقالات، بتلهایم بر آنست تا وجود گوناگون تغییرات دوسال اخیر را در چین باز شناساند و سرشت واقعی این تحولات را مورد تحلیل و تعلیل قرار دهد. نقطه نظر اساسی بتلهایم بر این اساس استوار گشته که خط مشی تجدیدنظرطلبانه‌ای، حداقل موقتا، در چین پیروز شده و در سطح داخلی، تعرضی گسترده را علیه دست‌آورد های انقلاب فرهنگی سازمان داده و در سطح خارجی، سیاست‌های غربی را بر اساس کن مشهور و مشکوک «سه جهان» طرح‌ریزی کرده است. در داخل چین، تبلور این خط مشی جدید را می‌توان در سلب قدرت از ارکان‌های قدرت نوده‌ای از یکسو و تثبیت و تقویت سلطه بوروکراتیک از سوی دیگر سراغ گرفت. در کارخانه‌ها دیگر بار استبداد مدیران و کادربندی حاکم گشته و توجیهی نظری نیز برای این دگرگونی هرم قدرت سرهم‌بندی شده است. بعلاوه، انگیزه‌های مادی و تفاوت فزاینده در سطح درآمدها، بار دیگر در دستور روز قرار گرفته. بزعم بتلهایم، مبارزه علیه چهار نفر عمدتا در حکم حجاب ثوریک این عقب‌نشینی‌ها و دگرگونی‌ها عمل کرده است. م.

تجلی این [سیاست عجولانه] را در این نکته می‌توان دید که رهبری حزب اعلام کرده مکانیزه کردن کشاورزی باید «عمدتا» قبل از ۱۹۸۰ پایان پذیرفته باشد. اگرچه اینگونه تعجیل به حکم تضادهای اجتماعی رخ می‌نماید، ولی به هر حال حاصلی جز ناامیدی نخواهد داشت، چرا که «ضرورت‌های تکنولوژیک» اقتضایم کند که پیشرفت در راه مکانیزه شدن گام به گام و باتکیه به سیاستی اصولی باشد.

این سیاست عجولانه و تضادهای اجتماعی مولد آن، همراه با کوششی که در جهت تحمیل یک رهبری واحد متمرکز بر دهقانان می‌شود، ظاهرا به طرد سیاست‌های اصولی منجر خواهد شد،

مکانیزه شدن «شتابان» کشاورزی

شیوه‌های مورد استفاده رهبری جدید حزب کمونیست چین برای شتاب بخشیدن به جریان مکانیزه شدن کشاورزی مبین این واقعیت است که این رهبری خود موفقیت شیوه‌های پیشنهادی خود را در راه حل مشکلات کشاورزی محتوم و قطعی نمی‌داند (و در واقع توسل به این راه‌ها ناشی از بی‌اعتمادی رهبری به دهقانان است). مکانیزه شدن کشاورزی جریانی ضروری و اصولی است، ولی فرق است بین اتخاذ تصمیم عقلانی به این منظور و تعجیل و شتاب [مضر] که سیاق فعلی حزب کمونیست چین است.

زیرا ، طبق سیاست‌های راستینی که تاکنون مقبول بوده‌اند، جریان مکانیزه شدن می‌بایست اساسا در سطح کمون‌ها و بریگادها و عمدتا با تکیه به منابع خود این واحدها صورت گیرد.

بیانیه‌های گوناگون گواه آنست که از این پس ماشین‌آلات کشاورزی در کارگاه‌های هائی متمرکز خواهد گشت و هر یک از این مراکز با چند بریگاد و کمون در ارتباط خواهند بود. (این نظام یادآور مراکز ماشین‌وتراکتور در شوروی است که در شرایط مشابه و به‌عللی مشابه و با تعجیلی یکسان ایجاد شد و نتایج ناامیدکننده‌ای بیار آورد که کم و کیف آن بر همگان روشن است.) این کارگاه‌های مرکزی در اختیار کمیته‌های حزبی محلی خواهند بود و شکی نیست که این سمت‌گیری نوین به «جنگ‌های کشاورزی بزرگی» منجر خواهد شد که رهبری آن در دست صاحب‌منصبان محلی خواهد بود، زیرا که آنان کارگاه‌ها را در اختیار دارند و بنابراین می‌توانند فعالیت‌های خود را از طریق تشکیلات محلی سازمان دهند. (اقتضای منطق سیاست‌های تازه البته چیزی جز این جنگ و این رهبری نیست.) به این ترتیب، از این پس همه چیز در اختیار کمیته‌های حزبی خواهد بود. هم‌اکنون نیز این کمیته‌ها دعوت شده‌اند که «برای رهبری جریان مکانیزه شدن کشاورزی» گروه‌هایی تشکیل دهند.

در نتیجه اینگونه تمرکز ، کمون‌ها و بریگادها از این پس مسئول تولید ابزار کار سبک و متناسب با احتیاجات خاص خود نخواهند بود. این تمرکز ، همراه با تعجیلی که در اجرای برنامه خطیری چون مکانیزه کردن کشاورزی به کار رفته ، مسائل و مشکلات متعددی را پدید آورده است . مساله‌ای که امروزه بیش از هر چیز مورد بحث و گفتگو است، مساله تامین وسایل بدکی برای بخش کشاورزی است و شوروی‌ها به خوبی به ابعاد این دشواری واقفند.

در این رابطه ، بد نیست اندکی در نامه‌های رسیده به ستون خوانندگان روزنامه جن من جی بیائو تامل کنیم . در شماره ششم ژانویه این روزنامه، سه نامه بچاپ رسید که مضمون آنان همان روز از سوی خبرگزاری چین نو بخش شد. اولین نامه، توسط یکی از کادرهای کمون خلق هه‌سیه تون (در ایالت آن‌هوی) و خطاب به کارخانه تراکتور سازی شرق سرخ در لویانگ نوشته شده بود. در این نامه ، کارخانه بخاطر قصور در حل مساله وسایل بدکی که منجر به ناتوانی کمون هه‌سیه تون در تهیه این وسایل (در زمستان ۱۹۷۶) شده بود، مورد انتقاد قرار گرفت. ظاهرا پس از اینکه کمون نامه‌ای به کارخانه نوشت و طرفی از آن نیست، هیاتی را به کارخانه اعزام کرد، ولی این هیات نیز در کارخانه پذیرفته نشد. تنها هنگامیکه نامه از طریق جن من جی بیائو به کارخانه ارسال گشت، مسئولان «در برخورد خود تجدید نظر کردند» و «به انتقاد از خود» تن دادند و بالاخره یادآور شدند که این کمبودها «عمدتا حاصل خرابکاری‌های جنون‌آلود دارودسته چهار نفری ، در جریان مکانیزه شدن کشاورزی» بوده است . در پایان نامه ، مدیریت کارخانه تصمیم خود را در «نوسازی مقررات کارخانه» اعلام داشت.

در پایان نامه کمون هه‌سیه تون آمده است که کارخانه، پس از انتقاد از خود مسئولان ، چند تکنیسین را به محل کمون گسیل کرد و آنها تراکتورها را مورد واری فرار داده و بالاخره یکی از رانندگان تراکتور را برای خرید وسایل بدکی لازم با خود به کارخانه باز گرداند.

اگر تا به این حد به مساله‌ای می‌پردازیم که در ظاهر حکایت طنزآلودی بیش نیست ، به این خاطر است که آنها از چند جنبه، حائز اهمیت فراوان می‌دانم :

۱ - این واقعه نشان می‌دهد که حتی در زمستان ۱۹۷۶، زمانی که مکانیزه شدن کشاورزی تازه آغاز شده بود، کمون‌های خلق

در تامین وسایل بدکی خود با دشواری‌هایی جدی روبرو بودند.
۲ - این واقعه نشان می‌دهد که شرایط چین امروز شباهت زیادی به شوروی چهل سال اخیر پیدا کرده است.

۳ - از روی این واقعه می‌توان پیش بینی کرد که اگر در آینده هم کارخانه‌ها مصمم باشند به سبک و سیاق کارخانه مزبور با مساله اسباب بدکی برخورد کنند ، چه خطراتی متوجه کشاورزی مکانیزه چین خواهد شد.

۴ - این واقعه نشان می‌دهد که در تحلیل مساله ، ریشه‌های واقعی مورد توجه قرار نگرفته‌اند ، چرا که مدیران کارخانه برای از سر باز کردن انتقادها، کمبودها را به حساب نفوذ «دارودسته چهار نفری» گذاشتند و از موقعیت استفاده کردند تا «مقررات کارخانه را نوسازی کنند»، و یا به عبارتی دیگر، انضباط کارگری را تشدید نمایند ، در حالیکه راه حل واقعی ، چیزی جز حل مساله اولویت‌ها در تولید و تجدیدنظر در نظام انبارداری و توزیع نیست.

آنها که با مسایل مکانیزه شدن کشاورزی آشنا هستند، به خوبی می‌دانند که «شتاب» جدید در واقع فراری به پیش است که علت اصلی آن تشدید تضادهای اجتماعی است . این تضادها حاصل کوشش [رهبری جدید] در به انقیاد در آوردن دهقانان است . به عبارت دیگر، این رهبران می‌کوشند تا با تحکیم روابط و رفتار بورژوازی، دهقانان را تحت سیادت خود قرار دهند. از سوی دیگر، تبلور این تغییرات را می‌توان در توازن قدرت جدید طبقات مختلف سراغ گرفت . در نتیجه این تغییرات ، نگرشی رواج یافته که کاربرد گسترده تکنولوژی مدرن را حلال همه مشکلات می‌داند. تعجیلی که حزب کمونیست چین در اجرای برنامه «نوسازی چهارگانه» به خرج می‌دهد ، خود نمونه بارز این نگرش جدید است.

مکانیزه شدن شتابان کشاورزی همراه با تاکیدی که بر سیاست «نوسازی چهارگانه» گذاشته می‌شود، مبین یک مفهوم بورژوازی از پیشرفت تکنولوژیک است. حاصل اجتناب ناپذیر فرایندی که آغاز شده ، افزایش سریع و قابل توجه آهنگ انباشت [سرمایه] خواهد بود ، و بدیهی است که چنین انباشتی میسر نمی‌شود مگر اینکه با فشار هر چه بیشتر بر سطح زندگی و شرایط کاری کارگران و دهقانان همراه باشد.

اصولا اولویت دادن به مکانیزه شدن در مقابل هرگونه تحول تکنولوژیک دیگر سرشت طبقاتی خطمشی جدید را بر ملاء می‌سازد . در واقع تنها مکانیزه شدن برای حل مساله افزایش تولید کشاورزی کافی نیست . (البته نباید تصور کرد که مکانیزه شدن یکی از عناصر راه حل نهائی مساله نخواهد بود.) مساله کشاورزی، در تحلیل نهائی ، صرفا از طریق کاربرد روش‌های متغیری چون استفاده از بذره‌های مناسب و یا تغییر نوع کود مورد استفاده دست یافتنی است و اجرای موفقیت آمیز این روش‌ها خود مستلزم بسیج تجربه و ابتکار توده‌ها است . متاسفانه خط مشی جدید توجهی به اینگونه روش‌ها مبذول نمی‌دارد و بیشتر متوجه راه حل‌هایی است که دهقانان را هر روز بیشتر تحت انقیاد یک قدرت متمرکز در آورد و با توسل به این قدرت ، آنان را به تولید ارزش اضافی هر چه بیشتری وادار کند. در این خطمشی ، مکانیزه شدن صرفا مناسبترین ابزار برای تامین این انقیاد و عبودیت است ، چراکه سیادت کارمرد (متمرکز) را بر کار زنده تثبیت و تقویت می‌کند .

تصفیه ارگانهای رهبری در کشاورزی

تنها در این چهارچوب است که می‌توان تعبیر رایج فعلی را از مفهوم «انقلاب در رویت» بدرستی درک کرد. به این ترتیب جای تعجب نیست اگر در شماره ششم سال ۱۹۷۷ مجله هونگ‌چی،

نویسنده‌ای بنام وانگ‌چین، وظیفه انقلاب در روبنا را همانا «تقویت جریان انقلابی کردن ارگان‌های رهبری» از طریق تضمین رهبری «مارکسیستها» و آموزش دهقانان در مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مانوسه‌دون قلمداد کرده باشد.

بر واضح است که مقصود واقعی این جملات چیزی نیست جز ضرورت تصفیه ارگان‌های رهبری از تمام کسانی که نقطه‌نظرهای حاکم درباب انضباط و فرماندهی و «مدرتیزه شدن» را نپذیرند. معنای دیگر این جملات اینست که با حقتنه کردن نقطه نظرهای جدید باید «به دهقانان آموزش داد» و آموختن از آنان دیگر ضروری نخواهد بود.

سیاست تجارت خارجی

سمت‌گیری جدید سیاست اقتصادی، وجوه متعدد دیگری را نیز در بردارد که جملگی گواه سرشت تجدید نظر طلبانه این سمت‌گیری است. بی‌شک تمام این وجوه را نمی‌توان در اینجا مورد بررسی قرار داد، ولی ذکر نکاتی درباب مساله تجارت خارجی و «راه حل‌های» پیشنهادی ضروری است. سندی که در اینمورد از اهمیت خاصی برخوردار است اول‌بار در کنفرانسی، در سال ۱۹۷۷، ارائه شد. این کنفرانس برای بررسی یکی از آثار مائوتحت‌عنوان ده رابطه عمده تشکیل شده بود و سندمورد نظر ما شانزدهمین گزارشی است که در این گردهمایی مطرح شد و درباب تجارت خارجی بود.

این سند که مفاد آن در پانزدهم فوریه ۱۹۷۷ از رادیو پکن (بخش شد) مفهوم «تجارت خارجی عادی» را عنوان می‌کند (که در واقع نه تنها وجه اشتراکی با مارکسیسم ندارد، بلکه برعکس دقیقاً ضد مارکسیستی است.) هدف از ارائه این مفهوم «توجه» اولوی است که رهبری جدید برای صدور فزاینده نفت و آهن و وارد کردن تکنولوژی و وسایل مدرن قائل شده است. به عبارت دیگر، ارائه این مفهوم کوشش دیگری جهت یافتن «استدلالتی» در دفاع از سیاست‌هایی است که بقول چانگ‌چون چیانو - یکی از چهار نفر - تجارت خارجی چین را ترکیبی چون یک «اقتصاد استعماری» خواهد بخشید.

البته منظور من این نیست که «هدف» رهبری جدید حزب کمونیست چین، تحکیم چنین ساخت استعماری برای تجارت خارجی این کشور است، بلکه به نظر من رهبری جدید تا زمانی که مفاهیمی بورژوازی چون «تجارت خارجی عادی» را بکار می‌گیرد و برای صدور مواد خام اولویت قائل می‌گردد، قادر به تحقق اهداف مورد نیاز خود نخواهد بود. شوروی حدود پنجاه سال پیش در همین راه گام نهاد و تا به امروز، در مقابل کشورهای صنعتی، عمدتاً صادر کننده مواد خام و کماکان وارد کننده تکنولوژی و ماشین‌آلات مختلف باقی مانده و هنوز نتوانسته به پیشرفتهای تکنولوژیکی مناسبی برای رقابت با کشورهای صنعتی دست یابد.

بی‌شک موقعیت امروزی شوروی صرفاً معلول «مفهوم» خاصی از تجارت خارجی نیست، بلکه در واقع این «مفهوم» خود جزئی از کلیت یک خط مشی سیاسی است که نتایج موجود را ببار آورد. علی‌که در صفحات قبل آمده، در کنار علل دیگری که ذیلاً مورد اشاره قرار خواهد گرفت، مرابه این دو نتیجه‌گیری کشانده است که خط مشی در چین در شرف پیروزی است که با ویژگی‌های خاص خود در شوروی از دهه‌سی به بعد به مرحله عمل گزارده شده بود.

در ضمن باید خاطر نشان ساخت که کاربرد مفهوم بی‌چهره «تجارت خارجی عادی» یک مورد استثنائی نیست، بلکه اسناد رسمی چینی بطور روزافزونی این مفهوم بیگانه با مارکسیسم را

بکار می‌گیرند.

نابودی اصلاحات آموزشی

فرصت آن رسیده که تبلورهای عینی دیگر ضد حمله‌ای را که علیه انقلاب فرهنگی آغاز شده مورد بررسی قرار دهیم. یکی از مهمترین جوانب این ضد حمله را می‌توان در حوزه نظام آموزشی یافت. وقتی گفته می‌شود که: «در زمینه انقلاب آموزشی، باید وظایف خود را به نحو احسن انجام دهیم»، و در عین حال پایان انقلاب فرهنگی نیز اعلام می‌شود، تنها استنباطی که می‌توان کرد اینست که هدف واقعی، عملی ساختن ضد انقلاب آموزشی و یا به عبارت دیگر طرد دست آورد های سالهای ۱۹۶۶ به بعد است. (رهنمود ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباب تشکیل کنفرانس‌های علمی ملی، دقیقاً حاوی همین نقطه نظر است. ر. ک. به یکن ریویو، شماره ۴، ۱۹۷۷) تاملی در تصمیمات و اسناد اخیر گواه این واقعیت است که در زمینه آموزش نیز ما شاهد یک «جهش به عقب» هستیم.

انتخاب دانشجویان بار دیگر بر اساس معیارهای نخبه‌گرایانه صورت می‌گیرد و امتحانات دوباره ارج و منزلتی خاص یافته‌اند. امتیازات و امکانات، مجدداً از طریق امتحان به انحصار گروهی درآمده که از معلومات کتابی و اکادمیک برخوردارند. نمونه این طرز تفکر را می‌توان در شماره بیست و یکم اکتبر ۱۹۷۷ روزنامه چین من جی ییانو سراغ گرفت. در این شماره می‌خوانیم که برخی از کارگران یدی مجرب ممکن است به دانشگاه‌ها راه یابند، ولی در عین حال ضرورت انتخاب «باهوش ترین این گروه» تاکید شده است. مقاله می‌فزاید که علاوه بر این گروه، «به نسبت معین، باید دانشجویانی انتخاب کرد که دوره نظری دبیرستان را به پایان رسانده باشند». این روش در واقع کم‌وبیش بازگشت به نظامی است که قبل از انقلاب فرهنگی وجود داشت، چرا که دوره دوسه ساله آزمایشی را که کادرها و روشنفکران آینده می‌بایست در روستاها می‌گذراندند منتفی می‌کند و در عین حال، سیستمی را که بر حسب آن کارگرانی به دانشگاه گسیل می‌شدند که از سوی همکاران کارگر خود انتخاب شده باشند، ملغی می‌سازد. در واقع، در اکتبر ۱۹۷۷، بین ۲۰ تا ۲۰ درصد دانشجویان از صفوف «بهترین» دانش آموزان انتخاب شدند. همانطور که انتظار می‌رفت و به گواه اطلاعاتی که در دسترس من است، اغلب این دانشجویان فرزندان کادرها هستند که در اکثر موارد، با دوره‌های تقویتی خصوصی برای این امتحانات آماده گشته‌اند. باین ترتیب، امتیازات صاحبان مال و فرزندان کادرها تقویت و تحکیم می‌شود.

در رهنمود فوق‌الذکر کمیته مرکزی، مفصلاً از وضعیت نظام آموزشی قبل از انقلاب فرهنگی تجلیل شده و این تجلیل و بزرگداشت مبین این واقعیت است که رهبری فعلی حزب کمونیست چین خواهان رجعت به دوران قبل از انقلاب فرهنگی است.

تصمیمات مشابهی نیز در زمینه نوسازی شبکه دوگانه موسسات آموزشی اتخاذ گشته، حال آنکه در دوران انقلاب فرهنگی این شبکه دوگانه مورد انتقاد و حمله قرار گرفته بود. برای مثال، شماره ۲۶ اکتبر ۱۹۷۷ روزنامه چین من جی ییانو خاطر نشان می‌سازد که: «پذیرش به دانشگاه‌ها کماکان محدود است و اکثریت جوانان در امتحانات ورودی با شکست روبرو می‌شوند. ولی اگر این جوانان مجدداً به مطالعات خود ادامه دهند و معلومات علمی و فرهنگی بیشتری کسب کنند، در آینده یا فرصت دوباره‌ای برای شرکت در امتحانات ورودی خواهند یافت و یا خواهند توانست در «دانشکده‌های ۲۱ جولای» و دانشگاه‌های نیمه وقت دیگر آموزش

عالی خود را ادامه دهند.» پس باین ترتیب، «بهترین» دانش‌آموزان به آموزش عالی راه می‌یابند و بقیه به‌خیل کارگران ماهر می‌پیوندند.

البته من مدعی نیستم که تمام دست‌آوردهای انقلاب فرهنگی در زمینه آموزش «کامل» بود و جانی برای بحث و بازاندیشی باقی نگذاشت، بلکه برعکس باتکیه به مشاهدات و اظهارات معلمان و شاگردانی که در چند سال اخیر به‌چین سفر کرده‌اند، بدیهی به‌نظر می‌رسد که جوانی از اصلاحات دوران انقلاب فرهنگی در حد مطلوب نبوده و تجدیدنظری اساسی را ضروری ساخته است. ولی در عین حال در نظر من جای شکی نیست که این اصلاحات و ترمیم‌های لازم، از طریق بازگشت به شرایط قبل از انقلاب فرهنگی میسر و مقدور نخواهد بود. بجای چنین رجعتی، آنچه ضروری است یک جمع‌بندی توده‌ای کلی از تجربیات انقلاب فرهنگی در زمینه آموزش است و چنین جمع‌بندی بحث و فحص فراوانی را ایجاب می‌کند. رهبری جدید نه‌تنها عمل‌درجهت‌چنین جمع‌بندی گام نهاده، بلکه از یکسو به شرایط سالهای قبل از ۱۹۶۵ بازگشته و در عین حال اعلام کرده‌که: «در زمینه انقلاب آموزشی، باید وظایف خود را به‌نحو احسن انجام دهیم.»

گرچه اینگونه رفتار با شتابزدگی و تمجیلی که در واقع ویژگی جنبش جدید «نوسازی چهارگانه» را تشکیل می‌دهد، انطباقی نام دارد، ولی در عین حال، هدف اصلی این سیاست جدید آموزشی، احیای قدرت مقامات آکادمیک و تحکیم و تقویت قدرت روشنفکران و کادرها است. در این رابطه، اهمیتی که برای ریاضیات قائل شده‌اند گویای سمت‌گیری کلی سیاست‌های جدید است و جای تعجب نیست که در اروپای غربی و ایالات متحده نیز ریاضیات از اولویت خاصی برخوردار است.

مقالات متعددی در این زمینه، اهمیت تازه ریاضیات را در چین تأکید می‌کنند. برای مثال، می‌توان به مقاله مورخ بازده اوت ۱۹۷۷ و ون‌چوئی در روزنامه جن‌من‌چی‌پیانو رجوع کرد. در این مقاله گفته شده که: «درجه صنعتی شدن یک کشور، عمدتاً رابطه‌ای مستقیم با میزان رشد و تکامل ریاضیات در آن کشور دارد.»

این ادعای پوچ و بی‌بایه‌ای است که هدف آن افزایش «مقام و منزلت» دانش ریاضی و «صاحبان» این دانش است و خود جزئی از جهان بینی عام‌تری است که برای نقش روشنفکران اهمیت خاصی قائل است. بیشک در سالهای اخیر، دانش نظری و حرفه‌ای تا حدی مقام شایسته خود را از دست داده بود و اصلاح این وضع اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، ولی دامنه ادعاهایی از قبیل آنچه‌که در بالا آمده بمراتب فراخ‌تر از حوزه تغییرات عملی و نظری است که برای اصلاح وضع موجود لازم می‌بود. درکل، مشی نوینی که در زمینه انضباط و مقررات کارگری، کمیته‌های انقلابی در کارخانه‌ها، تفاوت‌مزدها، سازماندهی و تولید کشاورزی، مکانیزه شدن شتابان کشاورزی، اصلاح آموزش و غیره اتخاذ شده، جملگی در حکم زرد و نگی دست‌آوردهای انقلاب در زمینه «خلافت و نوآوری سوسیالیستی» است و در واقع بمنزله طرد و نگی پیروزی‌های این انقلاب بشمار می‌رود.

باین ترتیب، ما در واقع شاهد نهضت اصلاح‌اشتباهات انقلاب فرهنگی نیستیم، بلکه ناظر انحلال عملی و نظری این انقلاب که بیشک مهمترین جنبش انقلابی نیمه دوم قرن بیستم بشمار می‌رود هستیم.

کوشش در انحلال «نظری»

انقلاب فرهنگی

در صحنه نظری، رهبری حزب کمونیست چین هنوز جسرات

حمله مستقیم به انقلاب فرهنگی رانیافته، چراکه چنین تهاجمی حمله مستقیم به خط مشی مانو تلقی خواهد شد. باین خاطر رهبری فعلی مدعی است که کماکان به خط مشی مانو مومن و وفادار مانده است و در واقع چنین ادعایی برای «توجیه» و تأمین مشروعیت این رهبری امری ضروری است. باین حال رهبری فعلی در پرده به حملاتی دست زده که در غایت، قصدی جز انحلال نظری انقلاب فرهنگی نداشته است. این حمله غیرمستقیم اشکال گوناگونی می‌یابد که صرفاً برخی از آنها در اینجا مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

یکی از مهمترین اشکال [این تهاجم] نگی انقلاب فرهنگی به عنوان نقطه عطفی در عمل و نظر حزب کمونیست است، درحالی‌که می‌دانیم مانو انقلاب فرهنگی را نقطه عطفی تعیین کننده [در تاریخ حزب] بشمار می‌آورد. مانو در آخرین روزهای حیاتش اعلام کرده بود که زندگی خود را وقف دوهدف کرده است: «بیرون راندن امپریالیسم ژاپن و سرنگون ساختن چانگ‌کای‌چیک از یکسو و انجام انقلاب فرهنگی از سوی دیگر.» پس باین ترتیب می‌بینیم که مانو ارزش و اهمیت انقلاب فرهنگی و آزادی کشور را همسنگ و برابر می‌بنداشت.

در مقابل، رهبری فعلی برآنست که آثار و بقایای انقلاب فرهنگی را به عنوان یک نقطه عطف از میان بردارد. این کوشش هم در جنبه «نظری» اعمال می‌شود و هم در عمل از طریق بازگرداندن عناصر دست‌راستی به مشاغل که بین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ از دست داده بودند، تبلور می‌یابد. این ضدحمله در صحنه نظری مثلاً به این صورت تجلی می‌کند که امروزه دیگر صحبتی از «خلافت و نوآوری های سوسیالیستی» در میان نیست. جلوه دیگر این مشی جدید را می‌توان در «برابر و هم‌تراز» دانسته دست‌آوردهای سالهای ۶۹ تا ۶۵ از یکسو و دوره ۶۶ تا ۷۶ از سوی دیگر، و حتی مرجع دانستن تلویحی دست‌آوردهای دوره اول سراغ گرفت. به این ترتیب، رهبری جدید منکر می‌شود که اولاً تا سال ۱۹۶۶ خط مشی سیاسی حاکم در حزب شامل عناصر کندکننده سرعت پیشرفت به سوی سوسیالیسم بوده است و ثانیاً اینکه بعد از سال ۱۹۶۶ بود که خط مشی سیاسی جدید با جهت‌گیری انقلابی تازه‌ای منجر به تغییرات کیفی بنیادی و گذار به مرحله نوینی از انقلاب شد.

تجلیل یک جانبه از دست آوردهای سالهای ۶۹ تا ۶۶ یکی از طرق کم‌اهمیت دادن به انقلاب فرهنگی به عنوان یک نقطه عطف است. از دیگر اقدام‌های ضدانقلاب فرهنگی، حمله به چهارنفر است، چراکه چهارنفر متهم‌اند وجوه خاصی از تغییرات سیاسی دوران پس از انقلاب چین را مورد تأکید یکسویه قرار می‌دادند. در این رابطه، گروه چهارنفری مثلاً به این شکل مورد حمله قرار می‌گیرد که: «دارودسته چهار نفری تصویر تاریکی از چین نو در هفده سال نخست انقلاب ارائه می‌کرد. این دارودسته نه‌تنها هرگونه نوآوری سوسیالیستی را در این دوره منکر می‌شد، بلکه بر آن بود تا اقداماتی علیه نوآوری‌های سالهای قبل از انقلاب فرهنگی به‌عمل آورد. این دارودسته به این ترتیب بر تمام فعالیت‌های هفده سال اول انقلاب و ایجاد جمهوری خلق چین خط‌بطلان می‌کشید.»

در همین سند که مضمون آن در هشتم آوریل ۱۹۷۷ از رادیو بکن بخش شد آمده است که: «برغم دخالت‌ها و حرا بکاری‌های خط مشی تجدیدنظر طلبانه لیوشانوجی، در هفده سال اول انقلاب خط‌مشی راستین صدرمانو همواره در موضع غالب و فایق قرار داشت.»

هدف این مطالب صرفاً حمله به چهارنفر نیست، بلکه در واقع قصد کم‌اهمیت شمردن «دخالت‌های» خط مشی تجدید نظر طلبانه در

سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵ را نیز دارد. البته چنین اقداماتی برای رهبری جدیدی که خود در عمل مشی تجدید نظرطلبانه را گزیده حیاتی است. بعلاوه، چنین برخوردی منکر تفاوتی ماهوی میان خط مشی انقلابی سالهای قبل و بعد از ۱۹۶۶ است، درحالیکه این تفاوت نتیجه گذار انقلاب به مرحله‌ای نوین بود، مرحله‌ای که رهبری جدید رغبتی به یادآوری آن ندارد.

رهنمود ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۷، که قبلا نیز ذکری از آن رفت، گواهی دیگری بر تمایل رهبری جدید در محور نابودی [انقلاب فرهنگی] به عنوان یک نقطه عطف است. در این رهنمود، چهار نفر از این جهت مورد سرزنش قرار گرفته‌اند که: «منکر شده‌اند که خط مشی راستین مانو در زمینه علم و تکنولوژی از آغاز و همواره حاکم و غالب بوده است.» (پکن ریویو، شماره ۴۰، ۱۹۷۷) چنین نقطه‌نظری شرایط موجود سالهای ۴۹ تا ۶۵ را عملاً نادیده می‌گیرد، حال آنکه دقیقاً واقعیت همین شرایط بود که انقلاب فرهنگی را به یک ضرورت مبدل کرد.

همانطور که قبلا نیز متذکر شدم، کوشش در انحلال «نظری» انقلاب فرهنگی اشکال گوناگونی دارد و در فرمول‌های مختلفی تجلی می‌کند. در اینجا تنها به برخی از مهمترین تبلورهای این کوشش اشاره می‌شود.

برای مثال، در دوران انقلاب فرهنگی تاکید می‌شد که هر موسسه، محلی برای مبارزه طبقاتی است و تولید در میان روابط و تضادهای طبقاتی ادامه می‌یابد، ولی امروزه گفته می‌شود که یک موسسه، قبل از هر چیز، محلی برای تولید است، و برای [اثبات این مدعا]، نقل قولی از مانو را خارج از متن نقل و تعبیر می‌کنند. همین نقطه نظر رهبری جدید، درونمایه سخنرانی دبیر کمیته حزبی تاجینک در آوریل ۱۹۷۷ بود. او حتی مدعی شد که «در سراسر جهان، تولید مشغله اساسی هر کارخانه و هر کشور و هرملتی است»، و این دقیقاً همان فرمولی است که سرمایه‌داران سالهاست به شکل آزاردهنده‌ای تکرار می‌کنند.

شکل تغییر یافته همین درونمایه را می‌توان در مطبوعات نوامبر ۱۹۷۷ نیز سراغ گرفت. در آن ماه، سلسله اسنادی منتشر شد که در آنها مبارزه برای تولید بگونه‌ای مکانیکی از مبارزه طبقاتی تفکیک شده بود. با این ترتیب، ارتباط متقابل این دو نوع مبارزه و ارجحیت اساسی یکی بر دیگری نفی و نادیده گرفته می‌شود. در این اسناد ادعا شده که: «انقلاب، مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر به قصد تغییر روابط اجتماعی انسان‌هاست، در حالیکه، تولید، مبارزه انسان علیه طبیعت است و به این دلیل، قوانین حاکم بر تولید با قانونمندی مبارزه طبقاتی تفاوت دارد.» (اسناد بخش شده از رادیو پکن در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۷۷)

این واقعیت در این اسناد فراموش شده که «مبارزه علیه طبیعت»

همواره تحت شرایط اجتماعی معین و در چهارچوب روابط طبقاتی مشخص صورت می‌گیرد و نحوه این مبارزه، پی‌آمدهای طبقاتی خاصی را به همراه دارد. مارکس مدتها قبل، این نکات را روشن ساخت و انقلاب فرهنگی هم جمع‌بندی‌های سیاسی لازم از آن را بدست داد، ولی امروزه رهبران جدید می‌خواهند مردم این دست‌آوردها را زیاد ببرند تا رهبران بتوانند مبتذل‌ترین نوع «اقتصادگرایی» (اکنونیسم) را در عمل پیاده کنند.

این نوع اقتصادگرایی را برای مثال می‌توان در مقاله وانگ چین در شماره ششم سال ۱۹۷۷ مجله هونگ‌چی مشاهده کرد. در این مقاله، نویسنده از این نظریه دفاع می‌کند که در چین امروز، هرگونه تغییر در روابط تولیدی و روبنایی باید تابع مقتضیات «رشد نیروهای تولیدی» باشد تا از این طریق، «پایگاه مادی دیکتاتوری طبقه کارگر تحکیم گردد.» در اینجا ما بار دیگر خود را با تکرار همان تز قدیمی تقدم رشد نیروی تولید مواجه می‌بینیم، حال آنکه این نظریه در انقلاب فرهنگی طرد شده بود و همین نظریه است که در روسیه سلاح ایدئولوژیک بورژوازی دولتی جدید را برای تحکیم و تثبیت قدرت خود تشکیل می‌دهد.

در واقع، درونمایه اصلی کنفرانس‌های شانزده گانه‌ای که ظاهراً برای بحث پیرامون مقاله ده رابطه عمده تشکیل شده بود، چیزی جز همین نظریه تقدم رشد نیروهای تولید نبود. اندکی نامل در مطالب هونگ‌چی صحت این مدعا را به وضوح نشان می‌دهد. در این مطالب، ذکری از ضرورت تغییر بنیادی روابط تولیدی در میان نیست، حال آنکه این تغییر بنیادی هدف اساسی انقلاب بی‌وقفه دوران دیکتاتوری طبقه کارگر است.

در این مقالات گفته شده که: «هدف انقلاب سوسیالیستی، رهایی نیروهای تولید است»، پس [وظیفه فعلی] «از میان برداشتن موانع راه رشد نیروهای تولید» از طریق «تنظیم مجدد بخش‌هایی از روابط تولیدی» می‌باشد.

تنها در برتو همین اقتصادگرایی - که نیروهای تولید، ونه مبارزه طبقاتی را عامل اصلی انقلابی قلمداد می‌کند - است که مطالبی از این قبیل را می‌توان بیان کرد: «در تحلیل نهائی، زیربنای اقتصادی عامل تعیین کننده رشد اجتماعی است و نیروهای تولید، فعال‌ترین و انقلابی‌ترین عنصر زیربنای تشکیل می‌دهند پس به این ترتیب، در غایت، نیروهای تولیدی تعیین کننده روابط تولیداند.»

این‌گونه مطالب چیزی جز تکرار تزه‌ای لیوشاتوچی در کنگره هشتم حزب در سال ۱۹۵۶ نیست و گرچه امروزه این تزه‌ها ظاهراً محکوم می‌شوند، ولی عملاً کاری جز تکرار همان مطالب، البته بدون ذکر ماخذ، صورت نمی‌گیرد.

ادامه دارد

